

تخصص مقوله‌ای است که با دانش و مهارت‌های ناشی از کار توأم است. در جهان امروز، روی تخصص سرمایه‌گذاری و تأکید ویژه‌ای می‌شود. کشورهایی که برخوردار از افراد متخصص بیشتری هستند، هم به‌لحاظ نظری و هم به‌لحاظ عملی و عملیاتی در صحنه رقابت از حریفان پیشی می‌گیرند. اعزام متخصص و یا صدور افراد متخصص از مقوله‌های جدی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی-سیاسی دنیا به حساب می‌آید. آنهایی که متخصص‌اند یا در حوزه نظری حرفی برای گفتن دارند و از این راه دیدگاه‌ها و هدف‌گذاری‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و یا در حوزه عملیاتی خاصی وارداند، کارهایی انجام می‌دهند که دیگران از انجام آن عاجزند. در مقابل، کشورهایی هستند که به دلایل مختلف، از خوان نعمت و یا زحمت دیگران بهره می‌گیرند و در رقابت، به جای حضور در صحنه نظر و عمل، استفاده کننده‌اند. آنها نه حرف نوئی دارند و نه قدرت مطرح کردن خود و یا کشور خود را در سر می‌پروراندند. اما در صحنه داخلی به چگونگی استفاده از تلاش علمی و اجرایی دیگران، به یکدیگر فخر می‌فروشدند.

در این صحنه رقابت، آنهایی که خود سرمایه‌گذارند و سرمایه‌گذاری را در استخدام فکر و مغز و جهت‌دهی و سیاست‌گذاری می‌دانند بر این امر واقفند که چگونه در صحنه‌های رقابتی با افراد مستعد برخورد کنند تا ضمن جذب آنان، وسیله بهره‌دهی بیشتر را برای آنان فراهم کنند. در این بین، کشورهای در حال توسعه، اگر واقعاً در حال توسعه باشند باید از یک طرف بدانند که چگونه توسعه می‌یابند و اینکه در چه شرائطی و در چه محیطی از امکانات استفاده می‌کنند به شرطی که هدف را فراموش نکنند. در غیر این صورت، به تولیدکنندگان صوری بدل می‌شوند که یا کار را برای دیگران انجام می‌دهند و یا آنچه دیگران انجام داده‌اند را تکرار می‌کنند. این مبحث، نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد.

سخن اصلی در این سرمقاله این است که آیا می‌شود متخصص را با تولید انبوه به ثمر رساند؟ آیا می‌شود گفت که پرورش افراد متخصص، کارآمد، دارای خلاقیت و ابتکار که بتواند در صحنه‌های رقابت ملی و بین‌المللی حرفی برای گفتن داشته باشد را همانند محصولی

فرض کرد که پس از طراحی و نمونه‌سازی، آن را به دست ماشین سپرد و از آن هر مقداری که مورد نیاز است، تولید نمود؟ آیا می‌توان متخصص را به تولید انبوه رساند و آیا این تولید انبوه مشکلی را حل می‌کند و یا خود مشکلات عدیده فرهنگی-اجتماعی تولید می‌نماید؟ البته دانش عمومی، همچون سواد اولیه و یا سواد اطلاعاتی و رسانه‌ای که زیرساخت توسعه است و هر کس به آن نیازمند است را می‌توان با برنامه‌ریزی‌های خاص سامان داد. اما وقتی تخصص مطرح می‌شود و به ویژه در قالب تحصیلات تکمیلی معنا می‌شود که در آن کارشناسان، خود باید با تلاش و کوشش به تحقیق پردازند و از تخصص استادان بهره‌گیرند که در آن شکوفائی و خلاقیت و نوآوری باید حرف اول را بزند، دیگر نمی‌توان از تولید انبوه سخن گفت.

این چنین نگاه، به سیاست‌های کلان علمی کشور بستگی دارد و اینکه اهداف آموزش عالی چیست و محصولات آن چگونه باید باشند. اگر کشورهایی رقابت در صحنه‌های علمی را به دست آمار بسپرنند و به این دل خوش کنند که فقط مدرک‌های را شمارش کنند و میزان سواد و کارآیی و تخصص را با تعداد اخذ مدرک یکی بگیرند، آن وقت می‌توان به چنین راهکارهایی پایبند شد. در غیر این صورت آنکه ضرر می‌کند جامعه است و نه تنها توسعه‌ای رخ نمی‌دهد بلکه خود، توهمی برای توسعه خواهد شد.

آموزش عالی کشور ما باید به این امر به دقت بیندیشد که به قول معروف، قطار علمی کشور را به کجا می‌برد؟ آموزش عالی باید همیشه روند و فرایند کاری خود را زیر ذره‌بین نقد قرار دهد. زمانی در این کشور، در چندین سال قبل، بحث دانشگاه آزاد مطرح بود و نقدهای شدیدی بر آن گرفته می‌شد که آنها با کمترین توان به لحاظ نیروی انسانی و تجهیزاتی، سعی در تجاری کردن آموزش عالی کرده‌اند و به تولید انبوه کارشناسان و متخصصان می‌پردازند. کارشناسان و متخصصان مدرک‌داری که به ندرت در بین آنها افراد واجد شرایطی پیدا می‌شد که با کوشش و انگیزه‌های شخصی طالب علم بودند. اما عموم دانشگاهیان دولتی آنها را با چشم تحقیر می‌نگریستند. تا اینکه دانشگاه آزاد اسلامی به خود آمد و پس از گذار از مراحل از حیات خود که سخت بر تولید کمی توجه می‌کرد، به سمت کیفیت گرائید و اندکی جبران مافات نمود. در مقابل آموزش عالی کشور که سخت به راه و روش علمی در دانشگاه آزاد معترض بود، تصمیم به جدا کردن مسائل آن از آموزش عالی نمود. اما در چندین سال گذشته

معلوم نیست چه اتفاقاتی افتاد که به یکباره متوجه شدیم که آنان که منتقد بودند، خود به همان شیوه اما با وضعیتی بدتر آن راه را اخذ و دنبال کردند. به تعبیر روشن‌تر، آنان که دانشگاه آزاد اسلامی را دست کم می‌گرفتند و به شیوهٔ اداره و یا پذیرش دانشجو در آن اعتراض داشتند خود داعیه‌دار آن ماجرا شدند و نه تنها دانشگاه آزاد دیگری به وجود آوردند بلکه در بعضی موارد روی دانشگاه آزاد را نیز سفید کردند. آنها به یک دانشگاه که به سبک دانشگاه آزاد اداره می‌شد اکتفا نمودند بلکه بقیهٔ دانشگاه‌ها هم، اگر چه نام آن را نمی‌آورند ولی در مسابقهٔ اخذ دانشجو با شهریه و از طریق شهریه، گوی سبقت را از دانشگاه آزاد ربودند.

حضور دانشگاه پیام نور، در واقع رقیبی شد برای دانشگاه آزاد اسلامی و هدف آن تولید انبوه دانش‌آموختگان به هر قیمت بود. پذیرش دانشجویان بی‌اندازه و قول دادن مدرک به آنان و اخذ پول، توجهی شد تا بقیهٔ دانشگاه‌ها هم با توجیه‌های گوناگون از قافله عقب نمانند. دو استدلال مهمی که برای توجیه آن می‌شد عبارتند از:

۱. دانشجویان ما چرا باید به خارج از کشور بروند و در دانشگاه‌های نه‌چندان مهم با هزینه‌های گزاف تحصیل کنند.

۲. وجود ظرفیت‌های خالی در بعضی از دانشگاه‌ها به‌ویژه به لحاظ مکان و صندلی مشوقی بود تا دانشگاه‌ها برای پذیرش بیشتر دانشجو اقدام کنند. البته در اغلب موارد سیاست وزارت علوم، دانشگاه‌ها را مجبور می‌کرد که در این مسابقه ناخواسته شرکت کنند.

در واقع اگر این امر با شرایط ویژهٔ خود اجرا می‌شد باز ممکن بود تبعات کمتری داشته باشد، اما عدم دقت، کار را به جایی رسانده است که حتی بخش خصوصی هم به کمک آمده و برای تهیهٔ پایان‌نامه و نوشتن مقاله‌های پژوهشی و نیز اخذ درجهٔ آی.اس.آی و با تبلیغات فراوان و حتی روبروی دانشگاه‌ها صف‌آرایی کنند و این یعنی ضایعه برای آموزش عالی کشور. وقتی نظارت کم باشد و هزینه‌های تورمی، اساتید دانشگاه را که باید عمرشان صرف تحقیق و آموزش باشد مستأصل می‌کند و نیز امکانات آموزشی و پژوهشی حداقلی است و فرصت آموزشی نیز به حداقل تقلیل پیدا می‌کند و دانشجو باید ظرف مثلاً چهار ترم کار خود را تمام کند و الا باید هزینه پردازد، به همراه مشکلات خود دانشجو، نتیجه این می‌شود که فقط پول است که مشکل‌گشا است و لذا کیفیت و صلاحیت در آموزش عالی کم‌رنگ می‌شود.

یکی از ایرادهایی که به دانشگاه آزاد می‌شد این بود که جز در موارد استثنائی، دانشجویان بی سواد بار می‌آیند و استادان اندک آن دانشگاه، قدرت آموزش و راهنمایی این همه دانشجویان را ندارند؛ که آن هم پس از چندی برطرف شد و دانشگاه آزاد با استفاده از اساتید بازنشسته قوی و با پرداخت پول اضافی، حتی استادان خوب دانشگاه‌ها را به صورت نیمه‌وقت جذب کرد. نتیجه این شد که با توجه به شرایط استخدامی کشور، استادان بهترین ساعات مفید خود را در دانشگاه آزاد می‌گذرانند و بقیه را در دانشگاه اصلی. و دیدیم که وضعیت دانشگاه آزاد کمی ترمیم یافت، اما دانشگاه‌های دولتی روز به روز رو به ضعف گذاردند.

اگر به این مسئله نگاه خرد داشته باشیم می‌توان به حوزه علم اطلاعات و دانش‌شناسی (کتابداری و اطلاع‌رسانی سابق) توجه کرد. وقتی دانشگاه دولتی x با داشتن استادان محدود در یک سال ۲۳ دانشجوی دکتری در این حوزه با عناوین مختلف جذب می‌کند، دقیقاً همان برنامه‌های اولیه دانشگاه آزاد اسلامی را تعقیب می‌کند. ممکن است گفته شود برای تدریس و نیز راهنمایی رساله‌ها، این گروه بیشتر از دیگر استادان استفاده می‌کند اما مگر نه این است که هر استادی در دانشکده خودش به اندازه کافی کار دارد، و استفاده بیشتر از آنها یعنی درگیر کردن آنها در کار دانشگاه دیگر و این به معنای باز ماندن از کار اصلی‌اش در دانشکده خود است.

داستان میرزا آقاسی به یاد می‌آید که به فردی دستور داد در جایی که در زمین آب نیست، چاه بکند. چاه کن گفت هر چه می‌کنم به آب نمی‌رسم و اصولاً این جا، جایی نیست که آب داشته باشد. او در پاسخ گفت اگر برای ما آب ندارد، برای تو که نان دارد. و این است داستان پاره‌ای از آموزش‌های ما که اگر چه چیزی از نظر علمی فراهم نمی‌شود ولی دست کم هزینه‌هایی را جبران می‌کند، ساختمانی بنا می‌شود، و اضافه کاری‌هایی پرداخت می‌شود.

آموزش عالی کشور، بازیچه و شوخی نیست و نمی‌توان آن را دست کم گرفت. آموزش عالی سرمایه‌گذاری است. البته دولت و یا بعضی از دولت‌ها ممکن است ادعا کنند که هزینه آموزش عالی را در صورتی حاضراند پردازند و یا بیشتر پردازند که بازده داشته باشد که حرف درستی است ولی داشتن بازده با تولید مدرک بدون داشتن پشتوانه علمی و عملیاتی کاملاً متفاوت است. نگاه پوزیتیویستی به آموزش عالی و داشتن فلان تعداد دانشجو و یا فارغ‌التحصیل، یا فلان مقدار مقاله در نمایه‌نامه‌ای با نام آی. اس. آی اگر چه تا حدودی ارضاءکننده است اما مشکل

اساسی علمی را حل نمی‌کند. اگر رتبه‌بندی‌ها به صورت کمی هر چند افزایش یابد، اما در صحنه رقابت علمی ملی و بین‌المللی آن کس حرف اول را می‌زند که متخصصان فرهیخته، دانش آموخته، نظریه پرداز، و باتجربه داشته باشد تا بتواند با تدبیر مسائل ملی و بین‌المللی را خوب بشناسد، حل کند و یا در اظهار نظر سهیم باشد. اگر چه مسائل داخلی کشور ما با مسائل بسیاری از کشورها متفاوت است اما در پاره‌ای از موارد می‌تواند از دیگر کشورها الگو بگیرد. در بعضی از کشورها، آموزش عالی با سازمان‌های داخلی خود کاملاً مرتبط‌اند؛ نیازهای واقعی داخلی و احیاناً خارجی در آن سازمان‌ها مطرح می‌شود و آنگاه، دانشگاه‌ها به کمک فراخوانده می‌شوند و به این طریق، به جای پذیرش انبوه دانشجوی و تولید فارغ‌التحصیل، هزینه اجرای پروژه‌های تحقیقات از خارج دانشگاه به دانشگاه منتقل می‌شود و با درجه‌بندی سطوح مختلف، انتظاراتی که از دانشگاه می‌رود، هزینه‌ها با مدیریت درست تأمین و تقسیم می‌شود. نتیجه این که از بسیاری از طرح‌های درآمدزا، بودجه‌هایی برای تربیت افراد باسواد و علمی و نظریه‌پرداز فراهم می‌شود. طبیعتاً هر چیزی به جای خود نیکوست، و هر سازمانی باید وظیفه خاص خود را تعقیب کند.

بدیهی است چنین نگاهی به آموزش عالی تأثیر فراوانی در محصول کار آنان دارد که یکی از مهمترین آن نگارش مقالات پر بار ناظر به حل مسئله و از همه مهمتر نظریه‌پردازی است. کثرت دانشجو هم نظارت استادان را محدود می‌کند و هم توان وی را می‌فرساید و هم دانشجو به جای نگارش مقالات پر ثمر، به رفع تکلیف روی می‌آورد و آموزشی که خواستار درآمد بیشتر باشد بر ورود و خروج دانشجو هم بیش از هر چیز دیگر علاقه نشان خواهد داد.